**نگاهی به دوموضوع مهم سیاسی روز:**

**۱- خامنه ای و گشودن جعبه پاندورای حکمرانی سپاه بر قوه مجریه!**



**پرده برداری از چهره سردارموردحمایت خامنه ای برای انتخابات ۱۴۰۰**

اگر همه چیز به خوبی و خوشی پیش برود و آسمان هم مدد برساند، به مبارکی و میمنت قراراست نام سردارحسین دهقان به همان سبک احمدی نژاد، از صندوق های رأی بیرون کشیده شود. البته با این تفاوت و پیشفرض که در همراهی و معاشرت طولانی با شخص رهبری، خلوص و وفاداری اش تست شده (و با اشراف رهبری دیگر مثل احمدی نژاد هندوانه بازنشده نیست) و لاجرم بعیداست که در منصب رئیس قوه مجریه در مواجه با مشکلات و واقعیت های سرسخت زمینی، فیلش یادهندوستان کند و یا به قول معروف وسط آب رقص شتری اش گل کند. وظیفه او، همانطور که اعلام داشته، این است که با دورزدن جناح ها، و اگر لازم افتد با وعده مذاکره عزتمندانه و از موضع خودباوری با قدرت های خارجی، تمامی توان خود و دولت را برای عملیاتی کردن و پیشبردراهبرد گام دوم رهبری با هدف تحکیم کیان نظام برای چهل سال دوم بکارگیرد\*. مطابق این راهبردکلان، هدف ورودانقلاب اسلامی به دومین مرحله‌‌ی خودسازی است که شامل حکومت سازی و جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی از نوع اسلامی اش هست که گویا نظام تاکنون موفق به ساختن آن ها نشده است. اگرچه در شرایطی که بحرسیاست به شدت متلاطم است و امواج بلندبحران ها امان نمی دهند، و با وجودعزم بکارگیری همه فنون و مهارت های کسب شده در مهندسی انتخابات، حتی نظرکرده رهبری هم برای رسیدن به ارض موعود باید از هفت خوان خطر بگذرد. بهرحال قراراست با جادو و همت این کارگزارذوب شده و تست شده، رژیم طلسم قورت دادن لقمه های در گلومانده را بی اثرکند و راه را برای برپائی حکومت اسلامی و جامعه اسلامی و تمدن نوین اسلامی، تحت عنوان طلیعه گام دوم، بگشاید.

با این همه عزم تازه سیستم برای بلع این لقمه های بزرگ و خاردار و زهرآگین، و به عبارتی دیگر دویدن در پی سراب یکدست سازی حکومت، با توجه به این که همه جناح های «چپ و راست» در رسیدن به آن ناکام ماندند، اینک نوبت به سرداران نظام رسیده است تا چه بسا«شام آخر» یا آخرین منزلگاهی باشد که این شتر تشنه و خسته و فرسوده و سرگشته در برابرآن زانو می زند [ زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت]. گشودن یک چنین جبهه تازه ای با اهدافی دست نیافتنی برای رژیمی بشدت منزوی و توسط لشکری بدون برخوردار از یک پشت جبهه قوی و تدارکات لجستیکی، که البته با خردمتعارف هیچ فرمانده آشنا به فنون بدیهی جنگ جور در نمی آید، در حکم ورود به عرصه نبردی است که اگر نه ورودش که پایانش به اراده اونیست. گشودن جعبه پاندورا و دست زدن به قماری بزرگ است که حاصل محتومش جز بی آینده کردن کامل نظام و انتقال هرج و مرج و منازعات بی پایان ساختارقدرت به درون آن و حتی به گونه ای بحران های جامعه بدرون گاردحفاظتی نظام و حلقه باصطلاح سفت و سخت قدرت نخواهد بود. بازی با آخرین کارت باقی مانده همواره خطرناک ترین لحظه یک قماربزرگ است، یا می بری یا ممکن است همه چیز را به بازی! و در این بازی مشخص، بخاطرماهیت تعریف ناپذیر این اهداف مالیخولیائی، شانس باختن خیلی بیش از بردن است. باختی که قبل از هرکس به معنی باخت خودخامنه ای و سپاه خواهدبود. در حقیقت توسل به مهره های سپاه و کامل کردن پازل حضورآن ها در عرصه سیاست ( بخصوص قوه مجریه)، می تواند آخرین فاز از پارادایم فرایندانحطاط و فروپاشی اسلام سیاسی در ایران و رسیدن آن به آخرخط باشد. ماندن و سودای حفظ قدرت به هرقیمتی راهی جزاین در برابرخامنه ای و هسته اصلی قدرت باقی نمی گذارد. سودای خامنه ای و عزم او در دهه هشتادزندگی اش و میراثی که اصرار دارد از خود بجای بگذارد، ورودبه تونل تاریک و پیچ درپیچ و بی پایانی بنام «حکومت و جامعه و تمدن اسلامی» است که شاید سرانجامش مصداق این شعرخیام باشد.

بهرام که گور می گرفتی همه عمر، دیدی که چگونه گور بهرام گرفت!.

نا گفته نماند آن چه که خامنه ای و اطرافیان او را بیش از پیش گرفتارچنین جنونی کرده است، علاوه بر مغاک خالی شدن زیرپای ولایت مطلقه در داخل، رشدروندهای اقتدارگرائی و «رونق استبدادشرقی» در جهان بحران زده کنونی هم هست؛ آن چه که آن ها رونددوقطبی شدن جهان و انتقال قدرت (اقتصادی و فرهنگی و نظامی ) از تمدن غرب لیبرال مسلک به سوی تمدن شرق ( و آسیا)ی «اخلاق مسلک» می نامند. خیزخامنه ای و دم و دستگاه او، بر چنین تصوری از روندهای جهانی استواراست، که گویا می توان برچنین بستری جسد نیمه جان ولایت مطلقه فقیه را دوپینگ سیاسی کرد. البته هیچ تضمینی برای موفقیت این سناریو، حتی به فرض صحت پیروزی «بادشرق برغرب» وجود ندارد. چرا که اولا ولایت فقیه و ارزش ها و احکام آن حتی در متن چنین رونداقتدارگرایانه ای هم وصله ای ناچسب و نابهنگام و سخت فاسد و ناکارآمد است، و مهم تر از آن، ثانیا در چارچوب تحولات وتجربیات آزموده شده مردم ایران و توسط چندین نسل، پروژه ای است تمام و کمال تجربه شده و سوخته که تنها می توان و باید هرچه زودتر آن را به زباله دان تاریخ افکند. شاید میزان فرسودگی و زواردررفتگی سیستم چنان باشد که حتی در مواجهه با بحران های کمرشکن موجود و در گیرودارو مبارزه مردم ایران علیه این جنون و در تلاش بی وقفه برای خروج از گرداب قیمومیت ولایت مطلقه و دست یابی به آزادی و عدالت اجتماعی، چه بسا همین این اراده دوپینگ شده هم مثل حبابی بادکرده بترکد. بدلیل تضادبین شکل تهاجمی با محتوای پوسیده و بشدت تدافعی اش، حتی نتواند صلابت خود را تا مرحله اجرائی شدن هم حفظ کند. اگر پروژه احمدی نژادی کردن سیاست در نسخه اصلی اش بدان گونه ناکام از آب در آمد، دیگر تکلیف نسخه دوم و کمیک این پروژه از پیش روشن است و نیازی هم به پیشگوئی ندارد.

ترفندشرقی و غربی کردن تمدن بشری در میان مردم ایران، پروژه ای رنگ باخته و سوخته است. آن ها بنا به تجربه خود گرچه بسیاردردناک، دریافته اند که این جور ترفندها توسط سیستم، هدفی جز تداوم استبداد، فقر و غارت، و نکبت و فساد ندارد. آن چه که خامنه ای دچارآن شده چیزی جز حادترشدن سندروم شناخته شده مستبدین نیست. برهمین اساس آن ها معمولا در منطقه کور حرکت بجای کاستن از سرعت، حتی به آن می افزایند؛ غافل از آن که شب درازاست و قلندربیدار و هزارباده ناخورده در رگ تاک است!.

\*- او با ادعاهائی چون شعارنجات مردم از وضعیت فعلی (یعنی همان وضعیتی که نظام با پشتبیانی همین سپاه ایجادکرده است) و از فضای مناقشات سیاسی و جناح بندی های کنونی، ایجاد یک فضای تفاهم در سطح ملی، و فضای گفتگو از موضع قدرت و عزت با خارج، گشایش دوره جدیدی از سیاست و حکمرانی و همه این ها برگرفته از ایده ناب انقلاب اسلامی به میدان آمده است. همین چندقلم نشان می دهد که آن ها، همراه با مرشداعظم شان خامنه ای، مناسبات حاکم بر ارتش و میدان جنگ را با میدان سیاست و اقتصاد و دپیلماسی و مردم را نیز با سربازانی که در پادگان ها و یا میادین جنگ فرماندهشان هستند و نیز رابطه رئیس جمهوری با رهبرنظام را درحد رابطه سرباز و فرمانده اش اشتباهی گرفته اند. او که در لیست چهره های تحریم شده قراردارد، قراراست مثل فرمانده اش خامنه ای در کنج محل اقامتش همه مسائل ایران و منطقه و عالم را یک تنه و یک به یک حل و فصل کند.

**۲- چه رابطه ای بین بحران انتقال قدرت در آمریکا و تهدیدبه حمله اخیر توسط ترامپ وجود دارد؟**

گزارش نیویورک تایمز که حکایت از طرح حمله نظامی به تأسیسات نطنز توسط ترامپ داشت که ظاهرا بدلیل مخالفت همکاران و مشاورین اش عقب نشست و البته خواهان ارائه گزینه های مناسب دیگری شد بازتاب گسترده ای داشت. و این در حالی است که رؤسای جمهوری ایالات متحده که دوران ریاستشان در شرف اتمام است، قاعدتا از اتخاذ تصمیماتی که دارای پی آمدهای مهم و خطیری باشد اجتناب می ورزند، تا چه برسد به زمانی که این انتقال قدرت با بحران بزرگی هم همراه باشد. بهرحال انتشاراخبارفوق مدت ها خبرسازشد و با توجه به این که با یک سلسه اقدامات منطقه ای و آماده باش همراه شد این سؤال را مطرح ساخت که هدف اصلی از طرح چنین حمله ای چه بوده است؟ آیا اساسا مسأله را باید جدی گرفت یا آن که صرفا از آن نوع تاکتیک هایی بلوف آمیزی دانست که ترامپ در مواردی با ایجادهراس و فضای ابهام آلود برای پیشبردمقاصدخویش از آن بهره می گیرد؟. با توجه به قرائن و شواهدمتعدد می توان این فرضیه را مطرح ساخت که با وجودآن که ظاهرا گزینه مطرح شده عملا منتفی گشت، اما نمی توان و نباید آن را صرفا بلوف و لفاظی صرف و یا حتی بازگشت ناپذیرکردن سیاست های فشارحداکثری بر ایران در دوره پساترامپ توسط خلف خود به حساب آورد. گرچه بی تردید نگاهی به کل واکنش های دولت ترامپ در ایام انتقال قدرت، گواه بر دشوارکردن مسیرتغییرآن ها توسط رئیس جمهوروابسته به حزب رقیب در عرصه های گوناگون به ویژه ایران است، اما آن چه که بخصوص در موردایران پی گرفته می شودعلاوه برآن، بیانگریک سیاست مازاد و هدفمند دیگری هم هست که ایجادهراس و تهدیدنظامی از ملزومات آن است و از قضا بی ارتباط با دوره فترت کنونی و کنترل پی ‌آمدهایش در این عرصه مشخص توسط کاخ سفید نیست. بنابراین تا آن جا که این سیاست ها به ایران و رفتاررژیم مربوط می شود باید آن ها را چندمنظوره فهم کرد: هم سنگ اندازی در پیش پای خلف خود و هم شتاب دادن و تثبیت دستاورهای نیمه تمام کنونی در منطقه که از اهمیت راهبردی برخورداراست و هم اتخاذمجموعه ای از سیاست های معطوف به ایجادهراس و مراقبت ویژه بر رفتاررژیم ایران در ایام فترت انتقال بحرانی قدرت در درون مهم ترین قدرت جهانی. متعاقب انتشارخبرمربوط به طرح ترامپ در حمله به تأسیسات نطنز و سپس منتفی شدن آن، اتخاذتصمیماتی چون انتقال بمب افکن ب-۵۲ به منطقه، افزایش حملات اسرائيل به نیروهای ایران در سوریه، اعمال تحریم های گسترده فرابرجامی گسترده و با برچسب های گوناگون بر مؤسسات و حوزه های اقتصادی و اشخاص و سازمان های ایرانی و یا شرکای چنینی و روسی آن ها، بطوری که حتی بازگشت فرضی به برجام و برطرف شدن تحریم های نفتی و بانکی وغیره مرتبط با آن هم، عملا راه بجائی نبرد.

علاوه براین ها، سرعت بخشیدن به شکل گیری بلوک عربی-اسرائیل که با هدف مقابله و محاصره رژیم ایران بخصوص [ بخصوص دیدارمهم اخیر ناتانیاهو و ولیعهدآن کشور در عربستان با حضور و پا درمیانی وزیرخارجه آمریکا ] و همچنین تقویت قدرت چانه زنی آن ها در مقابل دولت بعدی آمریکا، از جمله اقدامات فوری این دوره فترت بوده است. چنان که می دانیم اسرائیل و عربستان به انحاء‌ مختلف مخالفت شدیدخود با بازگشت آمریکا به برجام و تغییرسیاست حداکثری را اعلام داشته اند [ و عربستان نه فقط از مرگ برجام سخن گفته و خواهان حضور درهرنوع مذاکره در این رابطه شده است بلکه تهدیدکرده است که اگر جلوی ایران گرفته نشود عربستان هم مسیردست یابی به تسلیحات هسته ای را در پیش خواهد گرفت]. مجموع این تلاش ها که ممکن است در روزهای باقیمانده از ریاست جمهوری ترامپ باز هم برابعادآن ها افزوده شود، نشان دهنده تمرکزخاص دولت آمریکا در این دوره انتقال به افزایش فشار و بازگشت ناپذیرکردن سیاست های منطقه ایش از یکسو، و ایجادآماده باش نظامی با هدف بازدارندگی (در برابراقدامات احتمالی ایران) در ایام فترت از سوی دیگراست، تا هم از یکسو متحدین منطقه ای بویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس احساس نکنند که دولت آمریکا آن ها را تنها گذاشته است، و هم حتی مهم تر از آن، این که مبادا رژیم ایران گمان برد که گویا با خلأ قدرت و سست شدن نظارت و کنترل برخود مواجه شده که می تواند از چنین فرصتی برای پیش برداهداف بقول ترامپ بدخواهانه اش سودجوید. البته در سپهر«سیاست»، نمی توان همه آن چه را که ادعا می شود واقعی دانست. چرا که نعل وارونه زدن و ارسال پیام های غلط همواره بخشی جدانشدنی از این نوع سیاست ورزی را تشکیل می دهد. چنان که به احتمال زیاد، مطرح شدن گزینه حمله نظامی به تأسیسات هسته ای بدان شکل توسط ترامپ در این شرایط مشخص را می توان از گونه زدن نعل وارونه بشمارآورد، بقصد هشدار به حریف که آگاه باشد تحت نظارت مضاعف است. بطوری که اگر دست از پا خطا کند و به هوس بهره برداری از خلأ قدرت برای چیدن میوه ای که در شرایط عادی ممکن نیست بیفتد، بداند که با پاسخ قاطع و کوبنده دولت و ارتش آمریکا مواجه خواهد شد. با این همه چنین تهدیدی را باید بخشی از یک مجموعه سیاست اتخاذشده ای در نظرگرفت که هدف اصلی اش ایجادهراس و نشان دادن مراقبت ویژه در ایام فترت بر رفتاررژیم ایران و نیز آمادگی اش برای مقابله با هرگونه حادثه غیرمترقبه دیگر است.

اما اگر در پس و پشت این تهدیدات و اقدامات، نگرانی بزرگی مرتبط با لحظه های خطیر کنونی نهفته است؛ لازم است قدری بیشتر روی آن درنگ کنیم؟:

الف- بطورکلی ما در یک بزنگاه حساسی قرارداریم که بحران انتقال قدرت در کشوری که هنوز هم مهم ترین و تعیین کننده ترین نیروی اقتصادی و نظامی جهان و حافظ نظم آن از جمله در منطقه حساس خاورمیانه،بشمار می رود از ویژگی های آن است.از همین رو هرنوع خللی در آن می تواند بطور بالقوه و یا بالفعل، و درسطوح گوناگون می تواند موجب پسامدهای مهم و و بعضا حتی خطرناک توسط رقبای کوچک و بزرگ آمریکا گردد. در موردایران با توجه به بحران مزمن هسته ای که سال هاست کانونی شده و زیرنظارت و راقبت ویژه جهانی و سازمان ملل قراردارد، این نگرانی وجود دارد که ممکن است خلأ قدرت، علاوه بر برخی تحرکات منطقه ای، موجب تحریک وسوسه دست یابی به سلاح هسته ای و مشخصا نزدیک ترکردن آن به نقطه موسوم به گریز یا طغیان هسته ای گردد\*. از همین رو از برخی شواهد و قرائن چنین برمی آید که بررسی چنین خطری موضوع اصلی نشست اخیرکاخ سفیدآمریکا و هم چنین نشست مشترک اخیرآمریکا و عربستان و اسرائیل بوده است. این نگرانی، نگرانی اسرائیل و برخی کشورهای عربی خلیج فارس هم هست. مطرح شدن گزینه اخیرنظامی، ارسال بمب افکن های ب-۵۲ و آماده باش ناوگان ها و نیروهای نظامی آمریکا در منطقه تحت عنوان بازدارندگی و نیزنشست اخیر د ر عربستان بی ارتباط با این نگرانی در موردایران نیست. بخصوص بنا بدلایلی که مرتبط با حفره ها و گسست های موجود در سیاست حداکثری ترامپ، و زیرذره بین قرارگرفتن نقاط ضعف آن ها در پایان ریاست جمهوری اش، ترامپ و تیمش را نسبت به جلوگیری از هرنوع بهره برداری احتمالی رژیم ایران در این دوره فترت، مصمم ترکرده است.

ب- از آن جا که سیاست حداکثری ترامپ فاقدهدف مشخص بده و بستان بوده است، مگر زانوزدن و تسلیم صددرصدی حریف، از همین رو با همه فشارها و پتانسیل ویرانگرانه اش و بخصوص سوزاندن تروخشک با هم، نتوانسته است ( در این چهارسال) به هدف اصلی خود برسد و خروجی آن در حوزه برنامه هسته ای رژیم خود را به شکل مجموعه ای از کاهش تعهدات برجامی نشان داده است. چنان که بنا به آخرین گزارش آژانس هسته ای میزان حجم ذخایر اورانیوم غنی شده رژیم که دایما برآن افزوده می شود ۱۲برابرحدمجازاعلام شده که به نظربرخی کارشناسان برای تهیه دو بمب کافی است. سیاست حداکثری برای حفظ تأثیرگذاری خود همواره نیازداشته است که دایما بر کوره آن بدمد تا شاید در نقطه ای که معلوم نیست چه زمانی باشد، به نتیجه مدنظرخود (تسلیم یا سقوط) نائل گردد. به ویژه گزارش اخیرآژانس که در آن علاوه بر حجم اورانیوم غنی شده بر بکارگیری سانتریفوژهای پیشرفته نسل جدید و زیرزمینی کردن آن ها هم اشاره شده است که زنگ خطر را در این بزنگاه حساس به صدا در آورده است. از سوی دیگر، نتایج بازرسی های اخیراماکن مشکوک و اعلام نشده توسط آژانس هسته ای، که توسط اسرائیل افشاء شد که در آن آثاراورانیوم غنی شده کشف شده است، درحالی که آژانس هنوز هم نتوانسته پاسخ های لازم را از مقامات رژیم بگیرد، برنگرانی ها مبنی بر این که ممکن است رژیم ایران در خفا هم چنان دارای برنامه هسته ای موازی باشد افزوده است. چنین گزارشاتی در کنارافزایش قدرت جناح های تندرو و سپاه و مدافعان سلاح هسته ای که تقویت موضع آن ها، یکی دیگر از خروجی های سیاست غیرهوشمندانه سیاست فشارحداکثری بوده است و یا طرح فوریتی اخیر مجلس شورای اسلامی و رویکردسخت گیرانه مطرح شده در آن، در کل نه فقط ترامپ و تیم او را نگران موقعیت حساس کنونی ساخته بلکه بدرجاتی کل طبقه سیاسی آمریکا و پنتاگون و نهادهای امنیتی آن و نیز ترویکای اروپا و حتی در حدکمتری روسیه و چین را که خواهان همکاری کامل ایران با آژانس شده اند، برانگیخته است. بویژه در این میان باید به نگرانی و حساسیت شدیداسرائیل که وضعیت هسته ای ایران را لحظه به لحظه رصد می کند و خط و نشان می کشد اشاره کرد که نشان داده است از جمله با انفجاراخیر در تأسیسات واجداهمیت استراتژیک نطنز و یا ادعای تروریکی از رهبران القاعده در داخل ایران، دارای شبکه های جاسوسی کارآمد وفعالی هم هست. از منظرچنین بلوکی بوجودآمدن چنین خلأ قدرتی در منطقه خطرناک است که اگر پرنگردد ممکن است رژیم ایران را دچاروسوسه بهره برداری از چنین فرصتی برای تسلیح و پیشروی بنمانید. بر همین پایه است که مقامات سیاسی و امنیتی و نظامی در آمریکا به سرعت دست بکار شده اند که رژیم ایران را در این بزنگاه حساس روزهای باقی مانده به پایان ریاست جمهوری ترامپ کاملا زیرذره بین قراردهند و یکدم رهایش نکنند. مطرح شدن گزینه حمله به نطنز را نیز از همین منظر می توان موردارزیابی قرارداد. بعیداست این داستان که ترامپ واقعا قصدحمله داشته و این که دیگران مجابش کرده باشند دست بکشد واقعیت داشته باشد. در گذشته هم از این نوع بلوف ها را می توان در رفتار وکردارترامپ مشاهده کرد. اما آن چه که بنظر می رسد واقعیت داشته باشد حالت آماده باش آمریکا و اسرائیل بوده است برای مقابله با رفتاراحتمالی رژیم که این تهدیدهم بخشی از آن است. در این آماده باش،علاوه بر ناوگان و پایگاه های نیروهای آمریکا و ارسال بمب افکن ها، پای آمادگی کشوراسرائیل و برخی کشورهای منطقه و آسمان بازآن ها برای عملیات نظامی اضطراری محتمل، در میان است.

بهرحال ترامپ برآن است که با یک تیر چندین نشانه بزند: هم این شمشیر را بالای سرحکومت اسلامی نگهدارد تا رژیم را از وسوسه خوردن میوه ممنوعه بترساند و هم بر خلأ و سستی های سیاست حداکثری در پایان ریاست جمهوری اش پرده ساتر بیافکند و هم با داغ کردن خطررژیم ایران، بیش از پیش دست و پای خلف خود را در پوست گردو بگذارد. او برآن است که در این دوره انتقال تا آنجا که می تواند آینده و دولت بایدن را گروگان سیاست های خودنماید. کما این که سودای آن دارد که برخلاف رؤسای جمهوربازنشسته آمریکا، با تکیه بر انبوه حامیان مسلح و غیرمسلح خود و با حمایت بخش مهمی از حزب محافظه کار، همچنان در فضای سیاسی آمریکا نقش آفرینی کند. چرا که او خوب می داند که او اکنون دارای پایگاه اجتماعی گسترده است. واقعیت آن است که بحرانی بنام ترامپیسم (نوفاشیسم) حتی بدون ترامپ هم تا اطلاع ثانوی و تا زمانی که شقاق و شکاف درونی طبقه حاکم در بالا و جامعه در پائین پایان نیافته باشد، هم چنان وجودخواهد داشت و اگر چنین باشد چه کسی بهتر از خود او می تواند نماینده آن باشد؟!

\*- ناگفته نماند که همه این نوع ارزیابی ها نهایتا از جنس احتمال و گمانه زنی البته برپایه گرایش ها و روندهای واقعی که بدرجاتی در واقعیت های موجود جاری هستند. هیچ کس بویژه ایستاده در بیرون از قدرت نمی تواند ابعاد و کم و کیف واقعی آن ها را برآوردکند. اما چند چیزمسجل است: اولا از دیرباز رژیم ایران همواره به دنبال کسب اقتدار در برابردشمنانش، آن هم در منطقه ای که همسا یگانش-پاکستان ویا حتی به نوعی هند و نیز اسرائیل به عنوان «دشمن اصلی اش» دارای قدرت هسته ای هستند، در قالب و به موازات یک پروژه ظاهرا مسالمت آمیزهسته ای دنبال چنین فرصت هائی بوده است.‌ که البته قبل از نیل به هدف برملاشده است ولی با وجودتداوم بحران بخصوص با تقویت وزن نیروهای سپاه و افراطی و کفه مدافعان چنین اقتداری در ساختارقدرت، نگرانی از آن بیشتر هم شده است. ثانیا دست اندرکاران رژیم در یک بازی پیچیده با نزدیک کردن خود به نقطه گریز یا طغیان هسته ای، همچون شمشیری دودم از آن برای چانه زنی و گرفتن امتیازسود می جویند. و ثانیا طبقه حاکم آمریکا و ارتش و نهادهای امنتیی آمریکا و اسرائیل و تا حدی ترویکای اروپا سخت نگران آن هستند.

تقی روزبه ۲۷ نوامبر۲۰۲۰